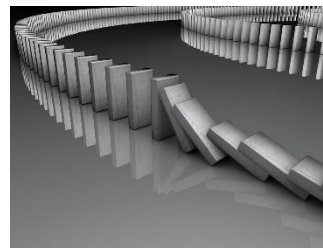


47 هنوز سخن می‌گفت که گروهی از راه رسیدند. یهودا، یکی از آن دوازده تن، آنان را هدایت می‌کرد. او به عیسی نزدیک شد تا وی را ببوسد، اما عیسی به او گفت: «ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسلیم می‌کنی؟» 49 «چون پیروان عیسی دریافتند چه روی می‌دهد، گفتند: «ای سرور ما، شمشیر هایمان را برکشیم؟» 50 «و یکی از آنان غلام کاهن اعظم را به شمشیر زد و گوش راستش را بُرید 51. اما عیسی گفت: «دست نگاه دارید!» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد 52. سپس خطاب به سران کاهنان و فرماندهان نگهبانان معبد و مشایخی که برای گرفتار کردن او آمده بودند، گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به سراغ آمده‌اید؟ 53 هر روز در معبد با شما بودم، و دست بر من دراز نکردید. اما این ساعت شماسست و قدرت تاریکی.»



بارها و بارها گزارش‌هایی در مورد جنگ یا اسیرهای جنگی، ما را در مورد عمل وحشتناک مردم عادی شوکه می‌کنند. یک روانشناس ماموریت داشت تا کشف کند چرا انسان‌های عادی در زمان جنگ تا این حد سریع زندانیان را شکنجه می‌کنند. در نتیجه گفت که شخصیت فرد عامل تعیین‌کننده‌ی وحشیگری نیست، بلکه شرایط جنگ به این عمل شرمناک می‌شود. این کشف، چیز جدیدی نیست. جنگ جهانی دوم نیز نشان داد که افراد تحت قدرت مقامات و گروه‌های قدرتمند برای هر کاری آماده هستند. در داستان به صلیب کشیدن عیسی ما همچنین چیزی را می‌بینیم. همه افراد در اطراف عیسی تحت فشار فوق‌العاده‌ای بودند. و سؤالی که امروز از ما می‌پرسیم این است: چگونه می‌توانیم از فشار عظیم شر نجات پیدا کنیم؟ برخلاف نظر بسیاری از افراد خردمند، کتاب مقدس به ما می‌گوید که شر فقط از شرایط بد ناشی نمی‌شود، بلکه امکانت شر در هر یک از ما وجود دارد. به این دلیل موضوع چگونه از شر نجات پیدا کنیم در اهمیت است: چگونه می‌توانیم از شر درون مان نجات پیدا کنیم؟ نام یکشنبه امروز در این امر به ما کمک می‌کند. "Okuli" نامی لاتین است و از مزمور ۲۵، ۱۵ گرفته شده است "چشمان من همواره بر خداوند است، زیرا اوست که پاهای مرا از دام می‌رهاند." اگر نگاه به خدا را از دست دهیم خیلی سریع می‌شکنیم. همه اینها در داستان به صلیب کشیدن عیسی به ما ارائه می‌شود. مخصوصاً در متن خطبه امروز که از خیانت یهودا خبر می‌دهد - نه تنها یهودا، بلکه سایر شاگردان نیز باید به طُرُق مختلف در برابر خشونت تسلیم می‌شدند و در نتیجه به کیش شر فرو می‌رفتند. پس بیایید نگاهی به این افراد بیندازیم. ابتدا با رهبران یهودیان آشنا می‌شویم. انگیزه‌ی آنها ترس بود. از عصیان مردم بر حکومت روم می‌ترسیدند. به همین دلیل تصمیم گرفتند عیسی را بکشند. ترس این افراد را به سویی سوق داد که هر چیز دیگری از دیده آنها پنهان مانده بود. با این حال در همین زمان آنها عید فصح یهودیان را آماده کردند. عید فصح یاد آور فرار اسرائیلیان از مصر بود. در آن زمان مردم بایستی خون بره عید فصح را روی تیرک خانه می‌مالیدند. بدین ترتیب فرشته مرگ از خانه‌های اسرائیل عبور می‌کرد بدون اینکه مرگی بیاورد. بنی اسرائیل بایستی همه اینها را در جشن فصح به خاطر داشته باشند. پس عید فصح جشنواره نجات بود. و ما تعجب می‌کنیم چگونه این مردم اینقدر کور بودند. زیرا آنها آن عید را جشن می‌گرفتند در حالی که منجی دنیا را کشتند. چگونه می‌توانستند عید بزرگ نجات خدا را جشن بگیرند در حالی که برنامه‌ریزی کردند ناجی را بکشند؟ و در عین حال از خود می‌پرسیم، ممکن است خودمان بخواهیم منجی جهان را اعلام کنیم، در حالی که نگاه و انگیزه ما در جای دیگری هستند. و سپس یهودا آمد. یهودا به عیسی خیانت کرد. ولی چرا؟ او به عیسی تعلق داشت. او از ابتدا یک طرفدار بود. او معجزات عیسی را دیده بود. خطبه او را می‌شناخت. عشقش را تجربه می‌کرد حالا چرا می‌خواست عیسی را بکشد؟ آیا او می‌خواست عیسی را مجبور کند تا خودش را به عنوان یک مسیحی سیاسی معرفی کند؟ آیا او آنقدر برای پول حریص بود که می‌خواست هر آنچه را که در مورد عیسی آموخته بود با کمی پول جایگزین کند؟ یا کاملاً زیر دست شیطان افتاده بود؟ هر چه که بود، یهودا نیز نگاه خود را از عیسی دور کرد. و چون چشمانش از عیسی دور بود، ناگهان چیزهای دیگر مهمتر از عیسی شد. همه اینها در باغ جتسمانی به اوج خود رسید. یهودا با تمام قدرت دولت نزد عیسی آمد. او می‌توانست با انگشت به سمت عیسی اشاره کند و بگوید: «او است!» یا فقط می‌توانست به عیسی سیلی بزند. اما او به جای آن تصمیم گرفت به عیسی با بوسه خیانت کند. حتی عیسی با تعجب پرسید: «آیا با یک بوسه به من خیانت می‌کنی؟» چه ناامیدی انسانی در پس این ماجرا نهفته است؟ عیسی بایستی فکر می‌کرد: «یکی از نزدیکان من، کسی که در میان ما دوست به حساب می‌آید، جرات ندارد بگوید چه خبر است، اما با صمیمانه‌ترین نشان عشق به من خیانت می‌کند!» و سپس به شاگردان می‌رسیم. آنها کاملاً به شرایط شر تسلیم شده بودند. آنها تازه از انکار پطرس و خیانت یهودا شنیده بودند. به این دلیل نیز تحت فشار حوادث تسلیم شدند. همانطور که از غم و اندوه به خواب عمیقی فرو رفتند، ناگهان سربازانی دور آنها ایستادند. البته عیسی همه اینها را از قبل پیش‌گویی کرده بود. اما هنوز باورشان نمی‌شد. در چنین مواقعی، ممکن است فرد فقط از روی عکس العمل واکنش نشان دهد. چنین کسی احتمالاً پطرس بود. او به دلیل فعالیت محض، آسُجِه به دست گرفت و یکی از سربازان را به شدت مجروح کرد. از بین همه مردم، احتمالاً این سرباز کوچک‌ترین متهم بود. او تصمیمی برای کشتن عیسی نگرفته بود. فقط دستور را رعایت می‌کرد. او اکنون باید از میان همه مردم رنج می‌گشاید و گوش راست خود را از دست می‌داد. و سپس اتفاق شگفت‌انگیزی رخ داد، عیسی دست دراز کرد و او را شفا داد. حالا می‌توان انتظار داشت که همه با تعجب آسُجِه‌های خود را روی

زمین بگذارند و عیسی را رها کنند. نه، این اتفاق نیفتاد. با کمال تعجب، این معجزه مورد نظر قرار نگرفت و مورد توجه هم قرار نگرفت. سربازی که عیسی به تازگی گوشش را شفا داده بود، ادامه داد. سربازان دیگر اسلحه به دست گرفتند و عیسی را دستگیر کردند. آیا ممکن است مردم آن زمان آنقدر به معجزات عیسی عادت کرده باشند که دیگر حتی از آن شگفت زده نشوند؟ از روی عادت محض، فراموش کرده بودند که حضور پسر خدا در میان آنها چه معنایی داشت. در هر صورت، آنها نیز عیسی را از دست داده بودند. تنها کسی که چشمش رو در رو به خدا بود، خود عیسی بود. او سربازان را خطاب نکرد، بلکه رهبران آنها را خطاب کرد. او مستقیماً به ترس آنها پرداخت. «هر روز مرا در معبد می دیدی. پس چرا من را دستگیر نکردی؟ چرا اکنون؟» برای عیسی روشن بود که رنج او همین زمان آغاز خواهد شد. او به این فکر کرد که واقعاً چرا آمده است. او فکر می کرد که کار زندگی اش در شرف اتمام است. هدف او این بود که مردم را به خدا بازگرداند. بنابراین بایستی این راه تلخ را طی می کرد تا قدرت گناه، مرگ و شیطان بشکند. او به عشق پدرش و به مردم فکر می کرد. قدرت عشق بیشتر از خشونت و خیانت است.

وقتی داستان به صلیب کشیدن عیسی را می شنویم و می خوانیم، ما باید همیشه بپرسیم ما در شرایطی شبیه آن چه واکنشی نشان خواهیم داد. در ابتدا مثالی از زندانیان در جنگ زدم. روانشناسان نشان می دهند که افراد به راحتی تحت تأثیر اقتدار و سایر اجبارها تسلیم می شوند تا به دیگران ظلم کنند. به این دلیل مهم است که ما این سوال را از خود بپرسیم. خودمان را تحت چه نوع قدرتی یا اجباری قرار داده ایم؟ اجازه می دهیم که در برابر جریان ظلم و خشونت شکست بخوریم؟ نمی توانیم به تنهایی بر همین مقامات بزرگ و قوی پیروز شویم. مهمتر از همه، ما نمی توانیم در برابر قدرت شیطان کاری انجام دهیم. مهمتر از همه این است که نگاه مان را محکم به عیسی خیره کنیم که می تواند به ما کمک کند. بنابراین باید این سوال را به وضوح بپرسیم: روی چه کسی تمرکز می کنیم؟ چه کسی برای ما مهمتر است؟ به چه کسی اجازه می دهیم مهم ترین اولویت باشد؟ آیا ما تنها به ظلمی که بر ما یا دیگران اتفاق افتاده است متمرکز می شویم؟ آیا ما آن را قبول داریم؟ آیا همه اینها مهمتر از عیسی هستند؟ یا ترس از عیسی مهمتر است؟ و اگر در موقعیتی قرار بگیریم که تمام نیروهای جهنم سعی کنند توجه ما را از عیسی منحرف کنند چه واکنش نشان می دهیم؟ ما به چه کسی نگاه می کنیم وقتی همه چیز مخالف آن است؟ از کجا قدرت می گیریم؟ و آیا شهامت ایستادن در برابر شر را داریم؟ ما انسان ها فقط یک نگاه بسیار کوتاه به همه اینها داریم. باور کردن آنچه امروز و اکنون احساس یا مزه می کنیم یا می بینیم بسیار آسان تر از چیزهای دیگر است. احساساتی مانند ناامیدی، ترس، نفرت یا طمع آنقدر قوی هستند که کل زندگی ما را تحت تأثیر قرار می دهند و ما فقط می توانیم چنین چیزهایی را ببینیم. عیسی می خواهد دیدگاه ما را گسترش دهد. می خواهد که ما او را ببینیم. این دیدگاه از همه چیزهایی که ما را از خدا و وعده های او منحرف می کنند قوی تر است. متن کتاب مقدس هفتگی ما تصویر فوق العاده ای می دهد. «کسی که دستش را به گاوآهن بگذارد و به عقب بنگرد، برای ملکوت خدا شایسته نیست.» ملکوت خدا همیشه پیش روی ماست. خدا و وعده های او پیش روی ماست. آنها همچنان چشمان ما را به آینده باز می کنند. با نگاهی استوار به این آینده و با نگاهی استوار به عیسی، ما از او و از عشق او پر می شویم و می توانیم هر چیزی را که ما را سنگین می کند و عقب ننگه می دارد، پشت سر بگذاریم. آمین